ترجمه و شرح خطبه 16 نهج البلاغه؛ بخش سوم: پندهای مهم

متن نهج البلاغه

نهج البلاغه ( نسخه صبحی صالح )

و من هذه الخطبة و فيها يقسم الناس إلى ثلاثة أصناف‏:

شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ أَمَامَهُ، سَاعٍ سَرِيعٌ نَجَا، وَ طَالِبٌ بَطِي‏ءٌ رَجَا، وَ مُقَصِّرٌ فِي النَّارِ هَوَى؛ الْيَمِينُ وَ الشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَ آثَارُ النُّبُوَّةِ وَ مِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ؛ هَلَكَ مَنِ ادَّعَى وَ خابَ مَنِ افْتَرى‏؛ مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ [عِنْدَ جَهَلَةِ النَّاسِ‏]؛ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ؛ لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ وَ لَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ؛ فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ التَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ؛ وَ لَا يَحْمَدْ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَلُمْ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ‏.

فرهنگ لغت

فرهنگ‏ نهج‏ البلاغه (رحیمی نیا)واژه های نهج البلاغه (عمران علی زاده)

العِرْق: ريشه، اصل.

الْجَادَّةُ: طريق، راه.

السِّنْخُ: ريشه، اصل، بيخ.

ترجمه :

3. سرگردانى مردم، و ضرورت تقوا:

آن كس كه بهشت و دوزخ را پيش روى خود دارد، در تلاش است. برخى از مردم به سرعت به سوى حق پيش مى روند، كه اهل نجاتند، و بعضى به كندى مى روند و اميدوارند، و ديگرى كوتاهى مى كند و در آتش جهنّم گرفتار است.

چپ و راست گمراهى، و راه ميانه، جادّه مستقيم الهى است كه قرآن و آثار نبوّت، آن را سفارش مى كند، و گذرگاه سنّت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است و سرانجام، بازگشت همه بدان سو مى باشد.(1)

ادّعا كننده باطل نابود شد، و دروغگو زيان كرد، هر كس با حق در افتاد هلاك گرديد.

نادانى انسان همين بس كه قدر خويش نشناسد.

آن چه بر أساس تقوا پايه گذارى شود، نابود نگردد.

كشتزارى كه با تقوا آبيارى شود، تشنگى ندارد.

مردم به خانه هاى خود روى آوريد، مسائل ميان خود را اصلاح كنيد، توبه و بازگشت پس از زشتى ها ميسّر است.

جز پروردگار خود، ديگرى را ستايش نكنيد و جز خويشتن خويش ديگرى را سرزنش ننماييد.

(1). راه حقّ و باطل، صحيح و غلط، روا و ناروا وجود دارد كه نقد تفكّر پلوراليسم‏ PLURALISM ( كثرت گرايى) است، پس نمى‏ شود ادّعا كرد كه هر تفكّرى صحيح و حقّ است.

شرح

شرح : پیام امام امیر المومنین ( مکارم شیرازی )شرح علامه جعفریشرح ابن میثم بحرانی ( ترجمه محمدی مقدم )منهاج البراعه (خوئی)

پيام امام اميرالمؤمنين عليه السلام، ج 1، ص: 568-555

راه نجات اين است:

در ادامه بحثهاى گذشته اين خطبه که پيرامون داغ شدن بازار امتحان بعد از بيعت او سخن مى گفت و به مردم درباره حق و باطل و تقوا و گناه هشدار مى داد، امام در اين بخش از سخنانش به طرق نجات از چنگال هوا و هوسها و رسيدن به سر منزل سعادت اشاره کرده و طىّ بيانات جامعى مطالب مهمّى را در اين رابطه ايراد مى کند.

نخست مردم را در مسير سعادت و نجات به سه گروه تقسيم مى فرمايد، مى گويد: «کسى که بهشت و دوزخ در پيش روى او قرار گرفته (و به آن کاملا ايمان دارد از کارهايى که در آن جا سودى نمى بخشد، برکنار است) و سخت به آينده اى که در پيش دارد مشغول است (و مردم در اين مسير سه گروهند☺ کسانى که سخت مى کوشند و به سرعت پيش مى روند، آنها اهل نجاتند و گروهى که به کندى گام بر مى دارند، باز اميد نجات دارند; امّا آنان که کوتاهى مى کنند و در اين راه مقصّرند، (در کام بدبختى و آتش دوزخ) سقوط مى کنند» (شُغِلَ مَنِ الجَنَّةُ وَ النّارُ أمامَهُ! ساع سَريع نَجا، و طالِب بَطيء رَجا، وَ مُقَصِّر فِى النّارِ هَوى).

به عقيده بعضى اين گروه هاى سه گانه همانها هستند که در قرآن مجيد در سوره فاطر، به آنها اشاره شده است و مى فرمايد: «ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنَا مِنَ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِاِذْنِ اللهِ; سپس اين کتاب (آسمانى) را به گروهى از بندگان برگزيده خود به ميراث سپرديم; از ميان آنها عدّه اى برخود ستم کردند و عدّه اى ميانه رو بودند و گروهى به اذن خدا در نيکيها (از همه) پيشى گرفتند».(1)

گاه گفته شده اشاره به گروه هاى سه گانه اى است که در سوره واقعه آمده: «وَکُنْتُم ازْوَاجاً ثَلاثَةً فَاَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السّابِقُونَ اُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ; و شما سه گروه خواهيد بود سعادتمندان و خجستگان، چه سعادتمندان و خجستگانى! (گروه ديگر) شقاوتمندان و شومانند، چه شقاوتمندان و شومانى! و (گروه سوّم) پيشگامان پيشگامند و آنها مقرّبانند».(2)

به هر حال، وجود گروه هاى سه گانه در جامعه بشريّت هميشه مطرح بوده و به هنگامى که بازار امتحانات داغ مى شود (همانند زمان خلافت على(عليه السلام)) تمايز اين صفوف سه گانه آشکارتر مى شود، جمعى (هر چند غالباً اندک) راه حق را بدون هيچ ترديد و تزلزل و دغدغه پيش گرفته و به سرعت به سوى مقصد مى تازند، گروه ديگرى که از ايمان ضعيفترى برخوردارند گاه با ترديد و تزلزل و گاه با اطمينان خاطر، لنگ لنگان گامى بر مى دارند و به پيش مى روند و اعمال صالح و ناصالحى را به هم آميخته، ولى اميدوارند که دست لطف خدا، دست آنان را بگيرد و سرانجام آنها را به مقصد برساند; امّا گروه سوّم که هواى نفس بر آنها چيره شده و با ايمان و تقوا وداع گفته اند در بيراهه ها سرگردان گشته و در کام بدبختى ها سقوط مى کنند.

اين تعبير به خوبى نشان مى دهد که تنها ايمان به معاد است که مى تواند انسان را در برابر گناه و فساد حفظ کند; هر قدر اين ايمان قويتر باشد، تأثير بازدارنده آن بيشتر است.

بعضى گفته اند جمله «شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَ النّارُ اَمامَهُ» جمله خبريه اى است که معناى انشا را دارد يعنى آنها که بهشت و دوزخ را در برابر خود مجسّم مى بينند; بايد از زرق و برق دنيا و هوا و هوسها چشم بپوشند! ولى تفسير جمله بالا به صورت جمله خبريه نيز هيچ مشکلى ندارد يعنى اين گونه مؤمنان چشم پوشى از هوا و هوس خواهند کرد.

سپس با توضيحى که درباره گروه هاى سه گانه بالا بيان فرمود، مردم را به پيمودن راه راست و دورى گزيدن از طرق انحرافى، ضمن بيان نشانه هاى آنها دعوت مى کند و مى فرمايد: «انحراف به راست و چپ سبب گمراهى و ضلالت است و راه ميانه و مستقيم، جاده وسيع (الهى) است» (اَلَيمينُ وَ الشَّمالُ مَضَلَّة(3)، وَ الطَّريقُ الْوُسْطى هِىَ الْجادَّةُ).

اين سخن اشاره به همان مسأله معروفى است که مى گوييم راه مستقيم به سوى هدف، يک راه بيش نيست و در دو طرف آن هزاران راه انحرافى و جود دارد که انسان را به گمراهى مى کشاند.

تعبير به يمين و شمال ممکن است اشاره به افراط و تفريط باشد که گروهى راه افراط را مى پويند و آن طرف هدف قرار مى گيرند و گروهى راه تفريط را; و هرگز به هدف نمى رسند; اين همان است که در قرآن مجيد به عنوان صراط مستقيم از آن ياد شده و در جاى ديگر مى فرمايد: «وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ اُمَّةً وَسَطاً; ما شما را امّتى ميانه قرار داديم (در حدّ اعتدال ميان افراط و تفريط)».(4)

همچنان که علماى بزرگ اخلاق گفته اند که تمام صفات فضيله، حد اعتدالى است در ميان صفات رذيله که در طرف افراط و يا تفريط قرار دارند و به اين ترتيب تمام صفات اخلاقى را در اين تقسيم جمع کرده اند و يا به تعبير ديگر اين همان مسأله عدالت اخلاقى است که انسان را در حدّ اعتدال و طريق مستقيم ميانه و دور از هرگونه گرايش انحرافى قرار مى دهد.

بعضى از مفسّران نهج البلاغه، طريق وُسطى را به مسأله امامت و ولايت امام معصوم تفسير کرده اند که هرگونه غلوّ و افراط يا کوتاهى و تقصير در مورد آن بزرگواران سبب گمراهى است، ولى هيچ مانعى ندارد که مفهوم جمله را وسيع بدانيم که هم مسأله ولايت و هم ساير مسايل اعتقادى و عملى و اخلاقى را فرا گيرد.

در مسأله خداشناسى گروهى در وادى تشبيه گرفتار شده و خدا را شبيه مخلوقاتش دانسته اند و گروهى در پرتگاه تعطيل افتاده و مى گويند ذات و صفات خدا چنان است که هيچ کس قادر بر شناخت او (حتّى معرفت اجمالى) نيست. ولى حدّ وسط در ميان تشبيه و تعطيل است و آن اين که خدا را از طريق افعالش مى شناسيم، ولى از کنه ذاتش بى خبريم.

در مسأله افعال عباد، نه راه جبر صحيح است و نه راه تفويض، بلکه جاده وسط، يعنى امر بين الامرين است و همچنين در مسأله ولايت نه غلوّ صحيح است و نه تقصير، و در اخلاقيات همين گونه و در اعمال نيز همين طور است مثلا انفاق، حدّ وسطى در ميان بخل و اسراف است.

جالب اين که کسانى که به مخالفت با آن حضرت برخاستند نيز از اين دو گروه خارج نبودند گروهى خوارج افراطى و گروهى شاميانى که در تفريط قرار گرفته و هرگز آن امام بزرگ را نشناختند.

سپس به ويژگيهاى اين جاده ميانه معتدل و مستقيم پرداخته، مى فرمايد: «قرآن مجيد کتاب جاويدان الهى و آثار نبوّت در همين مسير و بر همين طريق است و نيز راه ورود به سنّت پيامبر(صلى الله عليه وآله وسلم) از همين جاست و پايان کار نيز به آن منتهى مى شود».

(عَلَيْها باقِي الْکِتابِ وَ آثارُ النُّبُوَّةِ، وَ مِنْها مَنْفَذُ السُّنَّةِ، وَ اِلَيْها مَصيرُ الْعاقِبَةِ).

در مورد جمله (عَلَيْها باقى الْکِتابِ) دو تفسير بيان شده: نخست اين که منظور قرآن مجيد است که يک کتاب باقى و جاودانى است و معارف و قوانين و احکام تنها در آن است و جز در آن در جاى ديگر پيدا نمى شود.

ديگر اين که منظور از کتاب جاويدان وجود امام معصوم است که حافظ «کتاب الله» و مطابق حديث معروف «ثقلين» هميشه در کنار قرآن بوده و همواره خواهد بود. ولى معناى اوّل مناسبتر به نظر مى رسد. به خصوص اين که آثار نبوّت که بعد از آن ذکر شده قابل تفسير به آثار باقيمانده نزد امامان نيز مى باشد.

در اين جا احتمالات ديگرى نيز داده شده که بعيد به نظر مى رسد.

منظور از جمله «مِنْها مَنْفَذُ السُّنَّةِ» (با توجه به اين که منفذ به معناى دريچه و راه عبور نور و يا مطلق راه عبور است) اين است که تنها از طريق جاده معتدل و ميان مى توان به سنّت پيامبر اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم) پى برد و به محتواى دعوت او آشنا گشت، بنابراين تفاوت اين چهار جمله روشن مى شود.

نخست مى فرمايد: کتاب جاويدان الهى بر اين جادّه قرار گرفته، سپس مى گويد: آثار و دلايل و نشانه هاى نبوّت و اعجاز پيامبر(صلى الله عليه وآله وسلم) در همين جادّه است و آن گاه مى افزايد: راه ورود به سنّت و تعليمات آن حضرت نيز از همين جاست و سرانجام مى فرمايد: براى رسيدن به سر منزل مقصود نيز بايد از همين راه استفاده کرد; همان گونه که قرآن مجيد مى گويد: «وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ; سرانجام نيک براى پرهيزکاران است».(5)

سپس امام(عليه السلام) به سرنوشت مدّعيان باطل امامت و پيشوايى مردم پرداخته، ضمن چهار جمله وضع آنها را روشن مى سازد.

مى فرمايد: «آن کس که به ناحق ادّعاى (امامت و ولايت) کند، هلاک مى شود (زيرا هم خودش گمراه است و هم ديگران را به گمراهى مى کشاند)» (هَلَکَ مَنِ ادَّعى).

«و آن کس که با دروغ و افترا بر خدا و پيامبر(صلى الله عليه وآله وسلم)، چنين مقامى را طلب کند، محروم مى گردد و به جايى نمى رسد!» (وَ خابَ(6) مَنِ افْتَرى).

«و آن کس که با ادّعاهاى باطل به مبارزه با حق برخيزد و در برابر آن قد علم کند، هلاک خواهد شد!» (مَنْ اَبْدى صَفْحَتَهُ(7) لِلْحَقِّ هَلَکَ).

«و در نادانى انسان همين بس که قدر خويش را نشناسد! (و از گليم خود پا فراتر نهد و ادّعاى مقامى کند که شايسته آن نيست.)» (وَکَفى بَالْمَرْءِ جَهْلا اَلاّ يَعْرِفَ قَدْرَهُ).

اين احتمال نيز وجود دارد که جمله هاى چهارگانه فوق تنها ناظر به مسأله امامت که اين خطبه ناظر به آن است نباشد; بلکه معناى وسيعترى را دنبال کند که هرگونه ادّعاى باطل چه در زمينه امامت يا در زمينه هاى ديگر را شامل شود و در واقع هشدارى است به مدّعيان باطل که اين راه خطرناک و موجب هلاکت و شقاوت و بدبختى را که ناشى از جهل و نشناختن قدر و منزلت خويش است نپويند.

بعضى از شارحان نهج البلاغه براى جمله (مَنْ اَبْدى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَکَ) تفسير ديگرى ذکر کرده اند و آن اين که هرکس در ميان مردم نادان به دفاع از حق برخيزد و براى حمايت از آن قد علم کند خود را به خطر مى افکند و در معرض خشم جاهلان قرار مى گيرد.

اين سخن گرچه يک واقعيّت است ولى نمى تواند تفسير جمله فوق باشد; زيرا نه با جمله هاى قبل که سخن از مدّعيان باطل مى گويد سازگار است و نه با جمله بعد که درباره افراد جاهل ناآگاه به ارزش خود بحث مى کند.

سرانجام امام(عليه السلام) در پايان اين سخن و در ارتباط با مسائل مربوط به امامت و حکومت که در بخشهاى گذشته آمد، چند پند و اندرز به عموم مردم مى دهد که اگر به آن عمل کنند مى توانند از چنگال نفاق افکنان و مدّعيان باطل و غوغاسالاران رهايى يابند.

نخست دعوت به تقوا و پرهيزکارى مى کند که شالوده و اساس هر حرکت سالم و عمل پاک است; مى فرمايد: «درختى که در سرزمين تقوا نشانده شود هرگز نابودى نمى پذيرد، و بذر و زراعتى که در سرزمين تقوا پاشيده شود هرگز تشنه نمى گردد!» (لايَهْلِکُ عَلَى التَّقْوى سِنْخُ(8) اَصْل، وَ لا يَظْمَاُ عَلَيْها زَرْعُ قَوْم).

در واقع امام(عليه السلام) در اين گفتار پرمعنا، تقوا را به سرزمين مستعد پربار پر آبى تشبيه مى کند که نه ريشه درختان در آن خشک مى شود و نه بذر و زراعت در آن از تشنگى مى ميرد; خاکى پر حاصل و نرم و نهرهايى روان پر آب دارد که زمينه را براى پرورش گلها و گياهان و ميوه هاى اعمال صالح و فضايل انسانى فراهم مى کند. در حقيقت تمام اعمال همچون بذر و دانه است، بايد در سرزمين مستعدّى پاشيده شود و به طور منظم آبيارى گردد; اين زمين و آب چيزى جز تقوا نيست!

در دوّمين اندرز خود مى فرمايد: «در خانه هاى خود پنهان شويد (و در دسته بندى هاى منافقان و تفرقه اندازان شرکت نجوييد)» (فَاسْتَتِرُوا فى بُيُوتِکُمْ).

زيرا امام(عليه السلام) با چشم حقيقت بين خود مى ديد که حکومت او عرصه را بر کسانى که بيت المال را در عصر عثمان غارت کردند و ظلم و بى عدالتى را در جهان اسلام گسترش دادند تنگ خواهد کرد و آنها ساکت نخواهند ماند و گروهى همانند خود يا از مردم نادان را گِرد خويش جمع مى کنند; به يقين سياهى چنين لشکرى شدن گناه است و درست در اين موقع است که بايد در خانه نشست به هنگام کار و جهاد! و به گفته بعضى از شارحان نهج البلاغه، هنگامى که داد و فرياد به زيان جامعه است; سکون و سکوت بهترين حرکت است.

در سوّمين اندرز، براى ايجاد وحدت در ميان صفوف طرفداران حق و جلوگيرى از هرگونه تفرقه و نفاق و در هم شکستن صفوف اهل باطل با نيروى اتّحاد، مى افزايد: «در اصلاح ميان خود بکوشيد (و مردم را با هم آشتى دهيد و صفوف خود را در برابر آنان متّحد سازيد!)» (وَاَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِکُمْ).

سرانجام در چهارمين و آخرين نصيحت، به کسانى که قبلا لغزشهايى داشته اند و در حکومت پيشين گرفتار خطاهايى شده اند و وجدانشان از اين جهت ناراحت است دستور مى دهد که با آب توبه، لکّه هاى گناه را از دامان خويش بشويند! مى فرمايد: «توبه پيش روى شما و در دسترستان است! (به آن چنگ زنيد و در سايه آن قرار گيريد)» (وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرائِکُمْ(9)).

براى تکميل اين سخن مى فرمايد: «هيچ ستايشگرى جز خدا را نبايد ستايش کرد و در گناه و خطا جز خويشتن را نبايد سرزنش کرد!» (وَ لا يَحْمَدْ حامِد اِلاّ رَبَّهُ، وَ لا يَلُمْ لائِم اِلاّ نَفْسَهُ).

اشاره به اين که تمام نعمتها از سوى خداست و هر توفيق و سعادتى نصيب انسان مى شود از برکات الطاف خفيّه و جليّه اوست. بنابراين نبايد به هنگام اطاعت مغرور شويد! و هر خطا و گناهى سر مى زند به خاطر کوتاهى هاى شماست! جز خويشتن را ملامت نکنيد و گناهان خويش را به گردن اين و آن، يا به گردن قضا و قدر نيفکنيد! سعى کنيد با آب توبه همه آنها را بشوييد!

نکته ها:

1ـ جاهل کسى است که قدر خود را نشناسد!

بسيارى از مشکلات اجتماعى از بلند پروازيها و به اصطلاح دراز کردن پا از گليم خود و تمنّاى مقامى است که انسان براى آن ساخته نشده و يا شايستگى آن را ندارد; و اينها همه از آن جا سرچشمه مى گيرد که شخص در ارزيابى قدر و منزلت خويش گرفتار اشتباه شود و اين اشتباه و خطا به خاطر حبّ ذات و بزرگ کردن نقاط قوّتِ کوچک و کوچک کردن نقاط ضعف بزرگ، غالباً حاصل مى شود.

گم کردن قدر و منزلت خويش و بلندپروازى بى دليل و توقّعات بى جاى ناشى از اينها، هميشه بلاى بزرگى براى جوامع بشرى بوده و خواهد بود، نه تنها براى جامعه زيانبخش است که خود شخص را نيز به زحمت و بدبختى و ناکامى مى افکند و چه بسا انسانى که مى توانست در يک پست و مقام به خوبى انجام وظيفه کند و مايه خير و سعادت خود و جامعه گردد، به خاطر نشناختن قدر خويش و تمنّاى آنچه آمادگى آن را ندارد، نيرو و استعداد خود را بر باد مى دهد و خود و ديگران را به زحمت و ضرر و زيان مى افکند.

اى کاش همگان از کوچک و بزرگ و عالم و جاهل در اين امر مهم و حياتى درست مى انديشيدند و حجابهايى را که مانع از شناختن قدر خويش است کنار مى زدند و سعادت خود و ديگران را از اين راه فراهم مى ساختند.

به همين دليل در نهج البلاغه، کراراً روى اين مسأله تأکيد شده است. از جمله در خطبه 103 مى خوانيم: «اَلْعالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ کَفى بِالْمَرْءِ جَهْلا اَنْ لا يَعْرِفَ قَدْرَهُ; عالم واقعى کسى است که قدر و منزلت خويش را بشناسد و در نادانى انسان همين بس، که قدر خود را نشناسد»!

در نامه 31 نهج البلاغه مى خوانيم که ضمن اندرزهاى بسيار پربار و حکيمانه اى که به فرزند دلبندش امام مجتبى(عليه السلام) مى دهد، مى فرمايد: «وَ مَنِ اقْتَصَرَ عَلى قَدْرِهِ کانَ اَبْقى لَهُ; کسى که به اندازه قدر و منزلت خويش قانع باشد، براى (منافع) او پايدارتر است»!

در کلمه 149 از کلمات قصار آن حضرت مى خوانيم: «هَلَکَ امْرُء لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ; آن کس که قدر و منزلت خويش را نشناسد هلاک مى گردد»!

در حديثى مى خوانيم که شخصى به امام موسى بن جعفر(عليه السلام) عرض کرد: ما از بازار رد شديم و ديديم يک نفر صدا مى زند من از شيعيان خالص محمّد و آل محمّد(صلى الله عليه وآله وسلم) هستم، اين در حالى بود که لباسهايى را به مزايده گذارده بود و طلب قيمت بيشتر مى کرد; امام موسى بن جعفر(عليه السلام) فرمود: «ما جَهِلَ وَ لا ضاعَ امْرُء عَرَفَ قَدْرَ نَفْسِهِ; کسى که قدر خود را بشناسد نادان نيست و ضايع نمى شود»! سپس افزود: «مى دانيد اين شخص به چه کسى مى ماند؟ به کسى که بگويد من مانند سلمان و ابوذر و عمار ياسر هستم و در عين حال در معامله کم مى گذارد و عيوب جنس خويش را بر مشترى مى پوشاند...، آيا چنين کسى مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است؟ هرگز!... چه مانعى دارد بگويد من از دوستان محمّد و آل محمّد(صلى الله عليه وآله وسلم) هستم»!(10)

اين احتمال در معناى جمله بالا نيز وجود دارد که منظور از شناختن قدر خويش آن است که انسان فراموش نکند که تنها اين جسم و مادّه نيست تا خود را با امور بى ارزش يا کم ارزش مادّى مبادله کند! او گوهر گرانبهايى دارد که از عالم بالا و جهان ديگر است; او نماينده خدا در زمين و «خَليفَةُ اللهِ فى اَرْضِهِ» مى باشد; او مرغ باغ ملکوت است و نه از عالم خاک، هرچند براى چند روز در قفس بدن به خاطر کسب کمال جاى گرفته است. بنابراين عالم و دانشمند واقعى کسى است که اين قدر و منزلت را بشناسد و موهبت لباس «کَرَّمْنا» را که خدا بر قامت او پوشانده است ارج نهد و جاهل و بى خبر کسى است که اين مقام والا را ناديده بگيرد و در پرتگاه شهوات و هواى نفس سقوط کند!

ولى با توجه به جمله «مَنِ اقْتَصَرَ عَلى قَدْرِهِ کانَ اَبْقى لَهُ» و همچنين جمله معروفى که در افواه دانشمندان به صورت يک برداشت از اين احاديث شهرت يافته که مى گويد: «اَلْعالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَجاوَزْ حَدَّهُ; عالم (يا عاقل) کسى است که قدر خود را بداند و از حدّ خويش تجاوز نکند!» معناى اوّل مناسبتر به نظر مى رسد.

توجّه به محتواى خطبه که ناظر به ماجراهايى مانند ماجراى «طلحه و زبير» و توقّعات بى جاى آنهاست نيز مؤيّد همين تفسير است.

2ـ اعتدال، صراط مستقيم الهى است

يک نگاه به جهان آفرينش نشان مى دهد که مسأله اعتدال و تعادل در ميان نيروها، اصل اساسى بقاى اين جهان است.

منظومه هاى عظيم آسمان را تعادل قوّه جاذبه و دافعه نگه مى دارد که اگر يکى از اين دو بر ديگرى پيشى گيرد يا چنان متلاشى و از هم دور مى شوند که اثرى از آنها باقى نمى ماند و يا چنان نزديک شده و با هم تصادم مى کنند که سبب انفجار و نابودى آنها مى شود.

اين قانون که در عالم کبير صادق است در عالم صغير يعنى وجود يک انسان نيز صدق مى کند. تعادل در ميان قواى مختلف جسم و جان رمز سلامت و بقا و حيات انسان است.

ترکيبات مختلف خون و تعادل تحريکات اعصاب «سمپاتيک» و «پاراسمپاتيک»، ميزان ضربان قلب، وزن بدن، مقدار فشار و غلظت خون، تعادل دستگاه تنفّس و بالاخره حرکت همه چيز در خطّ مستقيم ميانه، پايه اصلى سلامت ما را تشکيل مى دهد و اگر ذرّه اى از ذرّات وجود ما از آن خط ميانه به سوى افراط يا تفريط منحرف شود، واکنش آن در جسم و جان ما ظاهر مى شود.

قرآن امّت اسلامى را به عنوان يک امّت وسط ستوده و به همين دليل آنها را حجّت بر ساير مردم جهان قرار داده که مى توانند با قياس خود بر اين معيار سنجش الهى، کاستيها و زياده رويها را تشخيص دهند و اصلاح کنند.

در کلام پر نور امام(عليه السلام) روى اين مسأله تأکيد شده و جادّه اصلى همان طريق وسطى معرفى شده است که آيات قرآن و آثار نبوّت را در آن مى توان يافت و راه نفوذ در سنّت معصومان و طريق نجات در آن شمرده شده است. انحراف از اين خط مستقيم چه بدبختيهاى عظيمى براى جامعه بشرى به بار مى آورد و هميشه يکى ديگرى را به دنبال خود مى کشاند. هميشه افراطها سرچشمه تفريطها و بالعکس است.

يک روز در دنيا چنان در مسأله مالکيّت شخصى افراط مى کنند که همه سرمايه ها در دست افرادى معدود قرار مى گيرد و قشر عظيم امّتها محروم و فقير مى شوند. روز ديگر محرومان قيام مى کنند و مالکيّت شخصى را حتّى در شکل معتدلش نفى مى کنند و مرام و مکتبى را روى کار مى آورند که بعد از هفتاد سال تلاش و کوشش ثمره اى جز فقر، بدبختى و عقب ماندگى ندارد! و در اين ميان خونهاى زياد و بى حسابى ريخته مى شود!

در مسائل ديگر ـ اعم از عقيدتى و اخلاقى و اجتماعى و سياسى ـ همين افراط و تفريطها خمير مايه اصلى شکستها و ناکاميها و تيره روزيهاست.

* \* \*

پی نوشت:

1. سوره فاطر، آيه 32.

2. سوره واقعه، آيات 7 ـ 11.

3. «مَضَلَّه» (بر وزن مفعله) است که به گفته بعضى از ارباب لغت، به معناى کثرت وجود چيزى در مکان است; بنابراين مفهوم آن در اين جا، اين مى شود که انحراف به چپ و راست مايه گمراهى هاى فراوان است.

4. سوره بقره، آيه 143.

5. سوره اعراف، آيه 128.

6. «خابَ» از ماده «خَيْبَه» به معناى بى فايده بودن و مرحوم شدن است; به همين دليل به سنگ آتش زنه اى که جرقّه مى زند «خَيّاب» مى گويند و «خابَ» در اين جا به معناى محروم شدن و به نتيجه نرسيدن است.

7. «صَفْحه» در اصل به معناى عرض چيزى است و گاه به معناى صَفحه صورت مى آيد و «مُصافحه» آن است که «صفحه» (کف دست ها) را به هم بدهند.

8. «سِنْخِ» به معناى اصل و ريشه و همچنين محلّ روييدن درخت که اصل و ريشه آن در آن است آمده و بعضى آن را به معناى رسوخ در چيزى مى دانند و همه اين معانى به هم نزديک است و در عبارت بالا اشاره به ريشه هاى معارف و اعمال صالحه است که در سرزمين تقوا رسوخ پيدا مى کند و هرگز نابود نمى شود.

9. «وَراء» از ماده «وَرى» بر وزن (وزن) در اصل به معناى استتار است و گاه به پشت سر گفته مى شود که در پيش رو نمايان نيست و نيز به پيش رو گفته مى شود که در پشت سر ناپيداست و در عبارت بالا به تناسب جمله به معناى پيش رو است.

10. «بحارالانوار»، ج 65، ص 157 (با کمى تلخيص).

نهج البلاغه خطبه شانزدهم نهج البلاغه شرح خطبه شانزدهم نهج البلاغه ترجمه و شرح نهج البلاغه ترس از جهنم آثار تربيتى اعتقاد به معاد اعتدال سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقوا اصلاح بین مردم ستایش خداوند توبه تقوا در نهج البلاغه پندهای اخلاقی امام علی علیه السلام

کانال قرآن و حدیث را درشبکه های اجتماعی دنبال کنید.

آپارات موسسه اهل البیت علیهم السلام

کانال عکس نوشته قرآن و حدیث در اینستاگرام

تلگرام قرآن و حدیث

کانال قرآن و حدیث در ایتا

کانال قرآن و حدیث در گپ

پیام رسان سروش \_ کانال قرآن و حدیث

آموزش غیر حضوری تزکیه نفس

طنین وحی

دانلود نرم افزار قرآنی طنین وحی

دانلود نرم افزار قرآنی طنین وحی

۰۸ اردیبهشت ۱۴۰۳

متن نهج‌البلاغه

فهرست خطبه های نهج البلاغه

فهرست خطبه های نهج البلاغه

۲۵ دی ۱۳۹۵

فهرست نامه های نهج البلاغه

فهرست نامه های نهج البلاغه

۲۸ تیر ۱۳۹۶

فهرست حکمت های نهج البلاغه

فهرست حکمت های نهج البلاغه

۲۹ شهریور ۱۳۹۶

ترجمه ها و شروح نهج البلاغه

فهرست ترجمه و شرح خطبه های نهج البلاغه

فهرست ترجمه و شرح خطبه های نهج البلاغه

۱۷ مهر ۱۳۹۶

فهرست ترجمه و شرح نامه های نهج البلاغه

فهرست ترجمه و شرح نامه های نهج البلاغه

۱۷ مهر ۱۳۹۶

فهرست ترجمه و شرح حکمت های نهج البلاغه

فهرست ترجمه و شرح حکمت های نهج البلاغه

۲۹ شهریور ۱۳۹۶

مطالب مرتبط

ترجمه و شرح نامه 47 نهج البلاغه؛ بخش اول: وصیت اخلاقی امام علی علیه السلام

ترجمه و شرح نامه 47 نهج البلاغه؛ بخش اول: وصیت اخلاقی امام علی علیه السلام

۱۱ تیر ۱۳۹۶

ترجمه و شرح حکمت 298 نهج البلاغه: اعتدال در جدال و خصومت

ترجمه و شرح حکمت 298 نهج البلاغه: اعتدال در جدال و خصومت

۱۵ مهر ۱۳۹۶

ترجمه و شرح حکمت 210 نهج البلاغه: سفارش به تقوا

ترجمه و شرح حکمت 210 نهج البلاغه: سفارش به تقوا

۲۰ شهریور ۱۳۹۶

ترجمه و شرح حکمت 324 نهج البلاغه: ترک گناه در خلوت

ترجمه و شرح حکمت 324 نهج البلاغه: ترک گناه در خلوت

۲۳ مهر ۱۳۹۶

ترجمه و شرح حکمت 371 نهج البلاغه: کلیدهای سعادت دنیا و آخرت

ترجمه و شرح حکمت 371 نهج البلاغه: کلیدهای سعادت دنیا و آخرت

۰۷ آبان ۱۳۹۶

ترجمه و شرح حکمت 95 نهج البلاغه: نقش تقوا در قبولى اعمال

ترجمه و شرح حکمت 95 نهج البلاغه: نقش تقوا در قبولى اعمال

۲۱ مرداد ۱۳۹۶

ترجمه و شرح نامه 56 نهج البلاغه: پرهیز از فریب دنیا و هوای نفس

ترجمه و شرح نامه 56 نهج البلاغه: پرهیز از فریب دنیا و هوای نفس

۱۵ تیر ۱۳۹۶

ترجمه و شرح حکمت 113 نهج البلاغه: پندهاى مهم اخلاقى

ترجمه و شرح حکمت 113 نهج البلاغه: پندهاى مهم اخلاقى

۲۵ مرداد ۱۳۹۶

ترجمه و شرح حکمت 242 نهج البلاغه: حفظ حرمت بین خود و خدا

ترجمه و شرح حکمت 242 نهج البلاغه: حفظ حرمت بین خود و خدا

۲۶ شهریور ۱۳۹۶

ترجمه و شرح حکمت 130 نهج البلاغه: ناپایداری دنیا و اهمیت تقوا

ترجمه و شرح حکمت 130 نهج البلاغه: ناپایداری دنیا و اهمیت تقوا

۳۰ مرداد ۱۳۹۶

صفحه اصلی درباره ما تماس با ما

هرگونه کپی برداری از مطالب سایت آزاد است.کلیه حقوق این سایت متعلق به موسسه اهل‌البیت می‌باشد.